گزارشی از زندگی آبادانی ها در کنار دود و دودکش و مشعل های نفتی

همسایگی «نفت» و «نفس»

اهالی آبادان: شهر بوی گیس می دهد، هوایی که نفس می کشیم سرطان زاست، ناراحتی پوستی گرفته ایم

هماهنگ کننده موزه های نفت آبادان: آبادان سکوی پرتاب برای ایران بود اما خودش جا ماند

مدیر طرح موزه های صنعت نفت: نشانه های نفتی جنگ در آبادان تبدیل به موزه می شود

زهرا جعفرزاده| روز با صدای ممتد و خراشیده فیدوس شروع می‌شود و با صدای فیدوس، تمام. آبادانی‌ها صبح‌شان را با همین صدا کوک کرده‌اند، صدایی که از لای دودکش‌ها و فلِرها می‌گذرد، به مخازن آب و تصفیه می‌رسد، برج‌های تقطیر را رد می‌کند و راهش را به دیگ‌های بخار باز می‌کند و از آنجا، از هر دریچه‌ای که بتواند با فشار به بیرون سرریز می‌شود. صدا، صدای بیدارباش است برای کارگران شرکت نفت؛ از نزدیک به ۱۰۰ سال پیش و به همین اندازه هم برای اهالی آبادان، فیدوس زنگِ زندگی است.

شهر بوی «گیس» می‌دهد

آتشِ مشعل‌های فلزی دودگرفته، هر روز از پشت پنجره، برای آبادانی‌ها دست تکان می‌دهد و دودکش‌ها به آنها سلام می‌کنند. در خیابان، دود مخازن، به آغوش می‌کشاندشان و پودرهای کاتالیز، دستی بر سرورویشان می‌کشند. آبادانی‌ها حالا بیشتر از ۱۰۰ سال است که این سلام و احوالپرسی‌ها را پاسخ می‌دهند و از ۲۸ سال پیش، آن را به جان می‌خرند و هرلحظه، بوی «گیس» را می‌بلعند و گرد کاتالیز را از موزاییک‌های حیاط و شیشه پنجره‌شان می‌تکانند و روی بدن‌های خشکیده‌شان، پماد می‌مالند. آبادانِ آنها، آبادانِ قشنگشان، شهر نخل‌ها و خاطره‌ها و اولین‌ها، دیگر هیچ‌وقت، به سال‌های قبل جنگ برنگشت. آبادانی‌ها حالا، ۲۸ سال بعد از جنگ، از سردردهایشان می‌گویند، از بویی که سطح شهر می‌پیچد و از زندگی‌های نفتی‌شان. «رحمان» شرکت نفتی است؛ مثل خیلی از آبادانی‌های قدیم. سال ۸۳ از بخش تعمیرات و واگذاری منازل بازنشسته شد، درست ۲۹ سال و ۱۰ ماه و ۱۲ روز از آن روز می‌گذرد؛ رحمانِ ۵۷ ساله، آن روز را و سال‌های قبل از آن را خوب یادش است: «جنگ که شد، خیلی از آبادانی‌ها رفتند، یکی از آنها خودِ من. ۸ سال به مشهد کاریابی شدم، سال ۶۱ رفتیم و سالِ ۶۹ برگشتیم، وقتی برگشتیم، دیدیم که این کجا و آبادان کجا. خیلی از بومی‌ها رفته بودند و مهاجران جایشان را گرفته بودند. یک وضع بدی پیش آمد. فکر می‌کنم بدبخت‌ترین آدم‌های روی زمین خود ما هستیم. هرچه پدرانمان در آبادان جمع کردند، یک‌شبه از بین رفت. ما با لباس‌های تنمان از شهر بیرون رفتیم و وقتی برگشتیم، غیربومی‌ها آمده بودند.» آبادانی‌ها درد زیاد دارند: «این بوی گاز دارد ما را خفه می‌کند، بوی گاز و کاتالیز است، اینها همه سرطانزاست، اینها همه سم است که مانفس می‌کشیم، زن و بچه‌هایمان همه مریض‌اند. خیلی از جوان‌های آبادان از این شهر کوچ کرده‌اند، می‌روند شهرهای دیگر کارگری، این‌جا که کار نیست.» رحمان اینها را می‌گوید و از وضع بیکاری در این شهر می‌گوید: «این‌جا جوانان مشکل کار دارند، شرکت نفت، بومی‌ها را خیلی به کار نمی‌گیرد، یکی مثل پسر من که ۳۰ ساله است و فوق‌لیسانس برق دارد، با معدل بالای ۱۹، هرچه تقاضای کار می‌کند، پیدا نمی‌شود، این فقط وضع پسرم نیست. این‌جا بیکاری زیاد است».

آبادانی‌ها سهمی از این همه ثروت ندارند

آبادانی‌ها از بیکاری گلایه دارند اما اسفندیار دایم‌الذکر که مدیرعامل شرکت پالایش نفت آبادان است، این گلایه را قبول نمی‌کند: «تمام هم و غم ما، آبادانی‌ها هستند، در صورتی بومی‌ها به کار گرفته نمی‌شوند که تخصص مورد نیاز را نداشته باشند.» و وعده می‌دهد: «درفاز دوم پالایشگاه نفت، ما تمام تلاشمان را کرده‌ایم که آبادانی‌ها را به کار بگیریم.» از آن طرف فرشید خاییز، مدیرمنابع انسانی شرکت پالایش نفت آبادان هم توضیحات خودش را اضافه می‌کند: «آمار ما نشان می‌دهد از ۲۷۰ هزار نفر جمعیت آبادان، ۸ هزار و ۱۵۰ نفر در پالایشگاه کار می‌کنند، ۸ هزار نفری که سرپرست خانواده هستند. ۱۵ درصد امتیاز درهمه استخدام‌ها برای بومی‌هاست. در رقابت برابر، بومی‌ها هستند که استخدام می‌شوند.» رحمان که سه فرزند دانشجو دارد، این توضیح‌ها را خوب می‌داند اما سری تکان می‌دهد. او هم مثل خیلی از آبادانی‌ها، از وضعیتی که در شهر است و از ۱۰، ۱۲ سال پیش که تبدیل به منطقه آزاد اروند شد، ناراحت است: «منطقه آزاد برای ما جز بدبختی چیز دیگری نیاورد، نرخ خانه‌ها را بالا برد، پولدارها آمدند زمین‌ها را خریدند، کرایه خانه و مواد غذایی گران شد، تصور کن، گوجه و سیب‌زمینی این‌جا دو، سه‌برابر اهواز است. مردم درآمدشان پایین است. باز خدا را شکر که من حقوق بازنشستگی می‌گیرم.» دلش می‌گیرد وقتی از مشکلات شهرش می‌گوید: «آبادانی‌ها سهمی از این همه ثروت ندارند، خانه ما ۱۰۰ متر با پالایشگاه فاصله دارد، چند شب پیش، بوی گازی می‌آمد که نگذاشت تا صبح بخوابیم، شهر وسط پالایشگاه است، دور تا دورش خانه است، قبلا فیلترها کیفیت داشت، بو را می‌گرفت، الان ولی این‌طور نیست. مردم آبادان گرفتار سرطان شده‌اند. این سم کاتالیز که از پالایشگاه می‌آید، می‌ریزد در حلق‌مان. ناراحتی پوستی گرفته‌ایم. سرطان گرفته‌ایم.» مدیرعامل شرکت پالایش نفت آبادان برای این بو هم توضیحی می‌دهد: «این بو همیشگی نیست، بعضی وقت‌ها وزش باد، آن را به سمت خانه‌ها می‌برد. ما در پروژه فاز دو پالایشگاه، بخش‌های قدیمی را به‌طور کلی جمع می‌کنیم و پالایشگاه نو می‌شود. البته چهار سال دیگر.» او این را هم می‌گوید که: «محیط زیست به‌طور مرتب بر روند کار پالایشگاه، نظارت دارد و همه چیز را استاندارد تشخیص داده.»

موزه‌ها، توریست را به شهر می‌آورد

رحمان دستش را نشان می‌دهد که پوست‌پوست شده. عینکش را روی صورت آفتاب‌گرفته‌اش جابه‌جا می‌کند و می‌رود. «جاسم»، شهروند دیگری است و به قول خودشان شرکت نفتی نیست. او هم حرف‌های رحمان را می‌زند و از فاضلاب شهر می‌گوید: «آب این‌جا شور است، از بس که سد زدند. تمام فاضلاب‌های شوشتر و دزفول و اهواز به بهمن‌شیر و کارون سرریز می‌شود. بعضی وقت‌ها دست و صورتمان را که می‌شوییم، بوی فاضلاب می‌دهد. خانه همه آبادانی‌ها، دستگاه آب‌شیرین‌کن با ۵، ۶ فیلتر دارد.» می‌گوید شهر بوی «گیس» می‌دهد. منظورش همان گاز است. کنار اسکله اروندرود ایستاده و می‌بیند افرادی از شرکت نفت برای پروژه شهر موزه کردن آبادان، حرف می‌زنند. از برنامه وزارت نفت خبر دارد، برنامه‌ای که می‌خواهد نشانه‌های نفتی شهر را که یادگار جنگ است، تبدیل به موزه کند: «این طرح عالی است، اگر اجرا شود، پای توریست‌ها به شهرمان باز می‌شود. به اقتصادمان کمک می‌کند.» از آن طرف ناصر ایستاده. ۵ سال به بازنشستگی‌اش در شرکت نفت باقی مانده. پیراهن قهوه‌ای‌اش را مرتب می‌کند. دست‌ها را در جیب می‌گذارد، می‌ایستد. باد سردی می‌وزد: «آبادانی‌ها سهم‌شان را از نفت نگرفته‌اند. انتظار داشتند که حداقل بعد از جنگ به آنها برسند. آبادان در جنگ مصیبت‌های زیادی دید، اما بومی‌ها کمترین انتظاری که دارند این است که به آنها رسیدگی شود. ما در شهری سرطانی زندگی می‌کنیم.» محمود ۱۲ سال است که هزینه درمان همسر مبتلا به سرطانش را می‌دهد: «زنم سرطان سینه دارد. خیلی‌ها گرفتار این بیماری‌اند. این دودی که ما نفس می‌کشیم، مریض‌مان می‌کند. هر روز بوی نفت و گاز در مشام‌مان است.» می‌گوید آبادانی‌ها ناامید شده‌اند. او هنوز هم که هنوز است با صدای فیدوس از خواب بیدار می‌شود: «قبلا در روز چهاربار فیدوس را می‌زدند، یکی برای بیدارباش، یکی برای حضور در محل کار، سومی برای شروع کار و چهارمی، پایان کار. قبلا ساعت ۶ صبح این زنگ را می‌زدند. تابستان‌ها تا ۲ ظهر کار می‌کردیم، زمستان‌ها ۷ صبح تا ۴ بعد از ظهر. الان یک‌بار فیدوس را ساعت ۷ صبح می‌زنند، یکی را هم ساعت ۶ بعد از ظهر.» فیدوس اسم زنگشان است. محمود می‌گوید جوان که بود و پالایشگاه ۱۸ هزار شاغل داشت، صدای فیدوس از سه دستگاه خارج می‌شد. حالا که دو، سه‌هزار نفر شاغل هستند، تنها یک دستگاه فیدوس را می‌زند و فقط ساکنان شهرک سازمانی «بریم» آن را می‌شنوند و نه کل شهر. او حالا ۵۵ ساله است.

آبادانی‌ها همه انتظارشان از پالایشگاه است

اکبر نعمت‌الهی که مدیر طرح موزه‌های صنعت نفت است می‌گوید که دیگر نیازی به زدن آژیر فیدوس نیست، قبلا ساعت نبود و مردم با همین صدا بیدار می‌شدند، حالا همه ساعت‌های‌شان را کوک می‌کنند. او از مشکلات آبادانی‌ها باخبر است. آخر هفته‌ای که گذشت، تیم خبری را برای بازدید از پروژه‌های موزه‌ای وزارت نفت را با خود به آبادان همراه کرد. پروژه‌ای که قرار است نشانه‌های نفتی جنگ را تبدیل به موزه کند. او می‌گوید این طرح برای شهروندان آبادانی اهمیت ویژه‌ای دارد: «پالایشگاه آبادان یک ماهیت نوستالژیک برای آبادانی‌ها دارد، در عین حال هم، همه توقعشان از پالایشگاه است. هر اتفاقی که در شهر می‌افتد، آنها انتظارشان از فرمانداری و شهرداری نیست، از پالایشگاه است. شاید قبلا همه مسئولان شهری را مدیران پالایشگاه منصوب می‌کردند، اما حالا نه. آبادانی‌ها یک زمان همه چیز داشتند، الان ندارند و این اذیت‌شان می‌کند.»

حال آبادانی‌ها را فقط خودشان می‌دانند؛ خودشان، مثل کمال دشتی که حالا هماهنگ‌کننده موزه‌های نفت آبادان است: «آبادانی‌ها یک مقدار در گذشته زندگی می‌کنند. آنها قبلا خیلی چیزها داشتند و حالا ندارند. آبادان سکوی پرتاب برای ایران بود اما خودش جا ماند. بعد از جنگ خیلی‌ها برنگشتند، روستانشین‌ها جای شهرنشین‌ها را گرفتند.» از آن طرف، ساسان صوفی هم که مدیر طرح و پروژه‌های موزه‌های آبادان است و سال‌ها به این شهر رفت و آمد داشته، می‌گوید: «پالایشگاه وسطِ شهر نبود، آن‌قدر ساخت‌وساز کردند که افتاد وسط شهر. آبادان شهر نخستین‌هاست، انگلیسی‌ها خیلی چیزها با خودشان به آبادان آوردند. حالا اهالی خودشان را با آن زمان مقایسه می‌کنند.» او می‌گوید مردم خیلی مشکلات دارند: «سیستم فاضلاب اینجا خیلی قدیمی است و دیگر جوابگوی این جمعیت نیست، از ساختمان‌هایش فقط استفاده شد و حالا خراب شده‌اند. آبادانی‌ها مشکل آب و هوا و خاک را با هم دارند و با آلودگی شیمیایی زندگی می‌کنند»

موزه «بنزین خانه» در قلب شهر

مسیر برای رسیدن به موزه بنزین خانه از وسط شهر آبادان کوتاه است؛ تنها چند دقیقه کافی است تا به ساختمان ۹۰ ساله رسید. ساختمانی که انگلیسی‌ها سال ۱۹۲۷ آن را ساختند و نخستین بنزین خانه آبادان نام گرفت. موزه‌ای با آجرهای سفت و سخت لندنی و بغدادی و یک ورودی باریک و چراغی که روی سردرش نشسته و محوطه را روشن کرده. این جا نخستین بنزین خانه‌ای است که در ایران ساخته شده و از بهمن ماه سال ۹۴، درش به روی همه باز است. از آن زمان خیلی‌ها برای بازدید از این ساختمان و پمپ بنزین‌هایی که خارج از محوطه ردیف شده‌اند و سیر تحول را از ۹۰ سال پیش نشان می‌دهند، می‌آیند. سال‌های اولی که این بنزین خانه راه افتاد، تنها سوخت را توزیع می‌کرد، بعدها با ورود خودرو ناچار شدند که بنزین را هم به فرآورده‌های توزیعی‌شان اضافه کنند. پمپ‌های این بنزین خانه در انگلیس ساخته شده بود. آن زمان یک حباب یا یک استوانه بزرگ بر روی پمپ قرار می‌دادند، مردم برای خرید بنزین می‌آمدند و مامور بنزین خانه هم بنزین را با پمپ‌دستی می‌کشید و در ظرف‌هامی‌ریخت. پیمانه‌های حلبی در شکل‌های مختلف، داخل ساختمان روی حلبی‌های مربعی و مستطیلی شکل چیده شده‌اند، آنها پیمانه‌های ۲۰ لیتری و ۵ لیتری و... هستند. دور تا دور اتاقک با دیوارهای سفید که از تمیزی برق می‌زند، پر از عکس‌های قدیمی است که صف بومی‌های آبادان، برای گرفتن نفت و فرآورده‌های نفتی را به تصویر می‌کشد. بعدها بنزین خانه آبادان، تبدیل به مرکز تعمیرات ماشین‌های انگلیسی شد و در کنارش، سوخت را هم توزیع می‌کرد. با گذشت سال‌ها، به‌تدریج کاربری بنزین خانه تغییر کرد و درنهایت با تبدیل‌شدن به انبار، کاربری‌اش را از دست داد و در اختیار شرکت‌های پخش نفت قرار گرفت. ساختمان بنزین خانه با آجرهای بغدادی و لندنی ساخته شده، آجرهای سنگین و فشرده با عمر طولانی. اما به گفته عبدالهی، مدیر طرح موزه‌های صنعت نفت، افرادی در شرکت‌های پخش نفت مرمت آن را به عهده گرفته بودند اما به جای مرمت آن را تخریب کردند؛ چرا که مرمت با بتن و آجرهای سه سانتی انجام شد. همین هم شد تا آجرهای قدیمی از بین بروند. عبدالهی می‌گوید: «در ساختمان بنزین خانه برای مدت طولانی بسته بود. بخش موزه‌های وزارت نفت از زمانی که تصمیم گرفت تا این مکان را به‌عنوان موزه راه‌اندازی کند، برای مرمت دوباره آن وارد عمل شد و درنهایت پس از بررسی‌های فراوان تنها یک کتاب پیدا کردیم که نقشه شهر آبادان در آن بود و نشان می‌داد که این ساختمان پمپ بنزین بوده است. بر اساس همان عکس‌ها هم مشخص شد که آجر سه سانتی‌هایی که برای مرمت این ساختمان به کار رفته، بیشتر آن را تخریب کرده، به همین دلیل تمام آجر سه سانتی‌ها کنده و بتن‌های پشت آن هم برداشته شد. آجرهای مشابه در دیگر انبارهای نفت پیدا شد و جای آجرهای ریخته‌شده را گرفت.»

خروج «تلمبه‌خانه شماره ۳» از مدار

از دور هم می‌شود دود سفیدی که از میان دریچه باریک دودکش‌ها به هوا فوت می‌شود را دید. دودکش‌های تلمبه‌خانه شماره ۳ آبادان هنوز کار می‌کند. ساختمان تلمبه‌خانه نه فقط خودش قدیمی است که یکی از قدیمی‌ترین تلمبه‌خانه‌های مجموعه پالایشگاه آبادان هم به‌شمار می‌رود. تلمبه‌خانه‌ای که آب خام خود پالایشگاه را تأمین می‌کند. آب خام، همان آب مصرفی غیرخالص است. دودکش‌ها و دیگ‌های بخار همه پرچی است و نشان می‌دهد که حداقل ۹۰ سال پیش آنها را ساخته‌اند. این سومین تلمبه‌خانه‌ای است که انگلیسی‌ها ساخته‌اند و به‌زودی از مدار خارج می‌شود. تلمبه‌خانه‌ای که به گفته آقای سعودی، قبلا ۱۹ کارگر داشته و حالا نزدیک به ۸ نفر در آن فعالند: «خیلی از دستگاه‌ها کاربری‌شان را از دست داده‌اند.» سعودی مسئول این تلمبه‌خانه است. حالا به گفته مسئولان پالایشگاه نفت، تلمبه‌خانه جدیدی در حال ساخت است؛ آن‌جا که راه افتاد، تلمبه‌خانه شماره ۳ هم به تاریخ می‌پیوندد و تبدیل به موزه می‌شود: «این‌جا یکی از واحدهای میراثی است. قرار است دو واحد تصفیه آب در داخل پالایشگاه به نام دریاچه بهار که تلمبه‌خانه شماره ۶ است، ایجاد شود. با راه‌اندازی آن واحدها در سال ۹۶، برداشت آب از اروند رود کم می‌شود. هرچند که از سال ۸۶ به تدریج میزان آب برداشتی از رودخانه کم شده بود.» سعودی اینها را اضافه می‌کند و ادامه می‌دهد: «هنوز این تلمبه‌خانه کار می‌کند، اما دیگر کاربری قدیم را ندارد.» به گفته او، حالا تلمبه‌خانه‌های ۳ و ۴ به دلیل فرسودگی کاربری‌شان را از دست داده‌اند. تلمبه‌خانه‌های یک و دو هم داخل پالایشگاه، جاخوش کرده‌اند. تلمبه‌خانه آب را از اروندرود می‌گیرد و تصفیه می‌کند و می‌فرستد برای پالایشگاه: «در گذشته این تلمبه‌خانه نقش اساسی در تأمین آب خام پالایشگاه داشت، اگر کار این‌جا می‌خوابید، کل پالایشگاه هم می‌خوابید.» این توضیح فرشید خاییز، مدیر منابع انسانی شرکت پالایش نفت آبادان است. کمال دشتی هم از قدیمی‌های پالایشگاه نفت آبادان است که از نزدیک با کار این تلمبه‌خانه آشناست. او حالا هماهنگ‌کننده موزه‌های نفت آبادان است: «این‌جا روزانه هشت‌میلیون گالن لیتر آب از اروندرود برداشت می‌شد، هر واحدی بنا به نیازش از آب استفاده می‌کرد.» روزانه هشت‌میلیون گالن لیتر آب برداشت از اروند رود زیاد نیست؟ «این برداشت آب زیاد نیست، چرا که یک سیکل گردشی است، آب برداشت می‌شود، بخار می‌شود، بعد ابر می‌شود و دوباره پایین می‌آید.» این توضیح دشتی از بالا نبودن برداشت آب از اروندرود است: «فعالیت این تلمبه‌خانه و حتی پالایشگاه نفت آبادان، در محیط زیست می‌توانست تأثیر داشته باشد، در گذشته شرکت‌های کمتری بودند که پسابشان را به داخل اروند می‌ریختند، اما آن زمان آلودگی‌اش احساس نمی‌شد، اما حالا مثل قبل نیست، همه پسابشان را داخل اروند خالی می‌کنند و باعث شده تا آسیب به محیط زیست مشهود شود.» طبقه سوم تلمبه‌خانه پشت‌بامش است، از آن بالا، دودکش‌های دیگ بخار و فلِرهای پالایشگاه نفت پیداست که با چه شدتی مشغول به کارند. آتشی که بر سر مشعل‌هاست، نشان پالایشگاه است: «اینها قبلا وسط شهر نبود، این‌قدر ساخت‌وساز کردند که اینها هم افتاد وسط شهر.» سعودی این توضیح را می‌دهد. از آن بالا اروند رود پیداست، چند قدم بیشتر برای رسیدن به آن راه نیست: «از این طرف اروند تا آن طرفش، با قایق تنها ۷ تا ۱۰ دقیقه راه است.» اینها را یکی از کارکنان تلمبه‌خانه می‌گوید. با دست سمت راستش را نشان می‌دهد: «آن‌جا بصره است. این هم جاده‌ای است که به فاو می‌رسد. آن‌جا روستایی‌ها زندگی می‌کنند.» یدک‌کشی آب را می‌شکافد و جلو می‌رود. برای ما که برای بازدید از موزه‌های نفتی به آبادان آمده‌ایم، دست تکان می‌دهند و بوق‌های ممتدی می‌زنند. آنها با مرز «شط» فاصله دارند. کارگران تلمبه‌خانه، جمعه‌ها از این بالا، ساکنان شهرک‌های جنوب عراق را می‌بینند که آن سمت اروند، کنار شط‌العرب می‌نشینند و ماهیگیری می‌کنند.

نشانه‌های نفتی در «پارک موزه دریایی» آبادان

سازه فلزی چسبیده به اروند اسکله است؛ اسکله‌ای زنگ‌زده که مسیرش صاف نیست، قطع و وصل می‌شود. این‌جا قرار است موزه دریایی شود؛ موزه‌ای که از اسکله شماره یک شروع می‌شود و تا شماره ۱۰ ادامه دارد. مسافت نزدیک به ۱۴۵۰ متر است. جنگ که شد، بخش‌هایی از آن خراب شد. یادگار گلوله‌ها تنها بر تن اسکله نیست، دیوارهای تلمبه‌خانه هم که در فاصله کمی از حمله عراقی‌ها قرار داشتند، پیکرشان زخمی است؛ زخمی از گلوله‌هایی که به بدن سختشان خورده، سوراخشان نکرده، اما حفره‌هایش، یکی دو سانتیمتر، عمق دارد. به گفته مسئولان موزه صنعت نفت، حداقل سه سال زمان می‌خواهد تا این مسیر مرمت شود و تابلوی موزه به در ورودی آن که به سمت اروندرود باز می‌شود، زده شود: «این جا محل بازی بچه‌ها می‌شود، این جا استراحت بازدیدکنندگان، این جا نیمکت می‌زنیم، این جا... این جا...» ساسان صوفی، در یک روز ابری، بالای پل آهنی ایستاده و این توضیح‌ها را می‌دهد. او مدیر طرح و پروژه‌های موزه‌های آبادان است که تیم خبری از تهران آمده را همراهی می‌کند: «این جا بزرگترین اسکله دنیاست، قرار است به پارک‌موزه دریایی تبدیل و درهایش به روی مردم باز شود. قرار است این پارک‌موزه در سه فاز اجرا شود و هر سال یک فاز آن به بهره‌برداری برسد، البته همه اینها بستگی به بودجه‌ای دارد که در اختیار ما قرار می‌دهند.» منظور او از «ما» همان وزارت نفت است. او به میله‌های انگلیسی‌ساز تکیه می‌زند و ادامه می‌دهد: «سالن اصلی این پارک‌موزه، ۶،۷ هزار مترمربع است. این جا سالن‌های مختلفی خواهد داشت تا مردم برای بازدید از این سایت جذب شوند. نکته قابل توجه این است که در این پروژه تلاش می‌شود تا تمام المان‌ها، نفتی باشد. قرار نیست یادگارهای جنگ از میان برده شود.» به گفته صوفی، تنها نرده‌کشی‌های این موزه، ۴ کیلومتر است. برآورد او از اعتباری که باید به این بخش داده شود، ۵۴ میلیارد تومان است: «نباید به این پول‌ها، به‌عنوان هزینه نگاه کرد. اینها بعدا تبدیل به درآمد می‌شود.» صوفی می‌گوید که سازمان میراث فرهنگی نمی‌تواند خیلی در هزینه‌ها کمک کند: «سازمان میراث فرهنگی به ما گفته در این پروژه ۲۰ میلیون تومان کمک می‌کند، درحالی که صحبت میلیاردها تومان است. با این پول نمی‌شود حقوق کارکنان را داد.» او از تمایل نداشتن وزارت نفت برای استفاده از بخش‌های خصوصی در این پروژه می‌گوید: «می‌توانیم سرمایه‌گذار وارد این پروژه کنیم، اما فعلا وزیر نفت گفته که خودمان کار را شروع کنیم و نمی‌خواهیم با بخش‌های دیگر شراکتی داشته باشیم.» اکبر نعمت‌الهی، مدیر طرح موزه‌های صنعت نفت، همان جا ایستاده و اشاره‌ای به وضع اسکله دریایی می‌کند: «این اسکله در گذشته برای صادرات و واردات تجهیزات پالایشگاهی استفاده می‌شد.» او اینها را می‌گوید و به جرثقیلی که مقابلش قرار دارد، نگاه می‌کند. آن‌جا جرثقیل اکوان است. در فاصله کمی از جرثقیل، سفینه‌های نجات ردیف شده‌اند. سفینه‌های گردی که حالا بعد از چند دهه، نارنجی شده‌اند. سفینه‌ها، چند قدم آن طرف‌تر از بشکه‌های آبی همجوار اروندرود، فاصله دارد. شبیه سفینه‌های فضایی‌اند با دری که روی ۲۲ صندلی کوچک باز می‌شود و از آنها برای یک هفته زندگی، استقبال می‌کند. حالا ۶ سفینه دریایی در کشور پیدا شده و همه آنها قرار است کنار اروند آرام بگیرند و جزو پارک‌موزه دریایی باشند: «این سفینه‌ها برای کارکنان دریایی ساخته شده‌اند تا زمانی که حادثه‌ای رخ می‌دهد، آنها وارد این سفینه‌ها شوند. در این سفینه به مدت یک هفته امکان زندگی وجود دارد. از این سفینه‌ها، ۲ عدد در آمستردام، یکی در نروژ و ۴ عدد هم در انگلیس و ۶ عدد هم در آمریکاست. ایران هم ۶ سفینه نجات دارد که در تهران، خارگ و آبادان هستند.»

نمایش عمومی مخازن نفتی

پیچ پالایشگاه نفت آبادان تمام نمی‌شود که از دور، دو سازه آجری نمایان می‌شود. اینها مخازنی است که با پیکرهای زخمی از جنگ، در گوشه‌ای از پالایشگاه به حال خود رها شده‌اند. آثار گلوله بر سر و رویشان پیداست. بخش‌هایی از سازه، فرو ریخته و دیواره آهنی زیرینش که حالا قهوه‌ای سیر است، نمایان شده. نعمت‌الهی می‌گوید که این مخازن هم در گروه موزه‌ها قرار می‌گیرند، مخازن قدیمی و پرچی پالایشگاه: «اینها ۶ مخزنی هستند که از مدار خارج شده‌اند. پس از پایان جنگ، به این شکل درآمده و رها شده‌اند. حالا همین‌ها در بخشی از پالایشگاه که قدیمی است، تبدیل به موزه می‌شود.» نعمت‌الهی می‌گوید، حداقل ۴ سال زمان لازم است تا این مخازن مرمت شوند و محوطه‌اش برای رفت و آمد آماده شود: «اینها همه آثار جنگ است و به همین صورت هم باقی می‌ماند. تنها بخش‌هایی از آن مقاوم‌سازی می‌شود.» سفینه‌های آهنی به شکل پله، قله مخزن‌هاست. از آن بالا، ترافیک لوله‌هایی که رشته‌ای در کنار هم قرار گرفته‌اند یا دودکش‌ها و مشعل‌هایی که ریشه‌شان در خاک است، منظره عجیبی شده. آن جا شبیه قبرستان آهن است. کمی جلوتر کارگاه ریخته‌گری است. کارگاهی که باد در آن جولان می‌دهد و درهای نصف و نیمه آهنی‌اش را می‌لرزاند. آن‌جا، درست کنار در ورودی این کارگاه، نخستین آسانسور ایران، محکم پاهایش را در زمین کوبیده. آسانسور قدیمی که جز تکه‌های آهن چیزی از آن نمانده. حالا این مجموعه هم موزه می‌شود.

کارگران «آرتیزین اسکول» را مرمت می‌کنند

محوطه ورودی «آرتیزین اسکول» گلی است، باران زده و مسیر را برای ورود به این آموزشگاه حرفه‌ای سخت کرده است. تابلوی سفیدی که سوار نرده‌هاست، سال ۱۳۱۲ را زمان تأسیس آن ثبت کرده. حالا قرار است این آموزشگاه ۸۰ ساله، با ۷ هزار مترمربع زیربنا، تبدیل به موزه شود، موزه «آرتیزین اسکول». آموزشگاهی که به گفته مسئول موزه‌های صنعت نفت، تنها ۳ نمونه از آن در دنیا وجود دارد، یکی در واشینگتن دی‌سی، دیگری در نیوهمپشایر انگلیس و سومی در آبادان: «این آموزشگاه از سوی رئیس وقت پالایشگاه نفت آبادان که انگلیسی بود، ساخته شده. در این آموزشگاه، قسمت‌های مختلف برق، مکانیک، تراشکاری و ... فعال بوده و حرفه‌آموزان را برای ورود به پالایشگاه نفت آماده می‌کرد.» صوفی اینها را می‌گوید و اشاره به زمانی می‌کند که پس از سال‌ها در این آموزشگاه را باز کرده‌اند: «زمانی که وارد این آموزشگاه شدیم، کف آن را دوِ سانت خاک گرفته بود. تمام تجهیزات آن در انبارها خاک می‌خورد. همه را به این مکان منتقل کردیم، رنگ‌آمیزی شدند و در این سالن قرار گرفتند.» سالن اصلی آموزشگاه پر از دستگاه‌های عجیب و غریب و رنگی است. دستگاه‌هایی برای آموزش حرفه‌های مختلف به کسانی که پایان دوره، تبدیل به کارگران ماهری می‌شدند. این آموزشگاه را هم انگلیسی‌ها ساخته بودند. فرید خاییز که مدیر منابع انسانی شرکت پالایش نفت آبادان است، به حاشیه‌های راه‌اندازی این موزه اشاره می‌کند: «خیلی‌ها چشم به این آموزشگاه دوخته بودند تا آن را از پالایشگاه بگیرند، اما درنهایت خودمان برای راه‌اندازی و تبدیل آن به موزه، آستین‌ها را بالا زدیم.» قاسم حدیده، مرد سیه‌چرده درشت‌اندامی است. او با آن کت کرم‌رنگ، از این طرف به آن طرف می‌رود و در تلاش است تا کاربری تجهیزات را توضیح دهد. او جزو همان تیمی است که این ابزارها را از مرگ نجات داده و حالا رئیس راه‌اندازی موزه‌های کارآموزان آبادان است: «خیلی از تجهیزات قبل از این که ما آنها را پیدا کنیم، فروخته شده بود، حتی خبر داریم که برخی از آنها کیلویی ۱۰ ریال فروخته شد، درحالی که قدمت‌شان به ۷۲ سال پیش برمی‌گردد، همه‌شان هم انگلیسی هستند.» به گفته حدیده، همه این تجهیزات ثبت موزه‌ای شده‌اند و حالا داخل ساختمان اصلی آموزشگاه قرار گرفته‌اند: «ما تمام این تجهیزات را از میان ضایعات پیدا کردیم، یکی یکی آنها را تمیز کردیم و رنگ زدیم، آن‌قدر خاک گرفته بودند که تمام بدنمان دانه زد.» کمی آن طرف‌تر، اتوبوس‌های درب و داغانی روی آسفالت ولو شده‌اند. حدیده می‌گوید اینها باس اسکول هستند و فرزندان انگلیسی‌ها را به مدرسه می‌بردند: «ما همه این اتوبوس‌ها را بازسازی کردیم، تعدادی به اهواز منتقل شده بود که همه را برگرداندیم به آبادان. البته خیلی از آنها هم فروخته شده بودند و ما همان‌ها را از ضایعات خریدیم.» حدیده سه‌سال دیگر بازنشسته می‌شود.

دیو شاهنامه موزه می‌شود

شبیه هیولاست، از خیلی دورتر، از اسکله و اروند می‌شود شمایل آن را دید. «اکوان» نام یکی از دیوهای شاهنامه است که شهرتش به بلند کردن اجسام سنگین است. حالا این جرثقیلی که به گفته صوفی، از جنگ جهانی دوم بازگشته، «اکوان» است: «این جرثقیل برای جنگ جهانی دوم است. قبلا ۱۰۰ تن را می‌توانست بلند کند، اما انگلیسی‌ها که خبر از پیشرفت جنگ داشتند و می‌دانستند که آلمان در حال حمله به روسیه است، آن را برای بلند کردن ۲۰۰ تن آماده کردند. این جرثقیل نزدیک به ۱۰۴ لوکوموتیو ۱۰۰ تنی، ۳۲۰ هواپیمای بمب‌افکن و ۱۱۴ هواپیمای شکاری را زمین می‌گذارد، حالا همین جرثقیل لوکوموتیودار، ناجی جنگ جهانی دوم است.» صدای صوفی با صدای وزش باد میان سازه‌های فلزی و خاکی که از روی زمین بلند می‌شود، در هم آمیخته، نامفهوم است. او درست زیر پایه‌های جرثقیل ایستاده و با دست این طرف و آن طرفش را نشان می‌دهد: «جرثقیل ثبت ملی شده اما می‌خواهیم آن را ثبت جهانی هم کنیم. متاسفانه در جنگ ایران و عراق، بخش‌هایی از آن کنده شده و نیاز به مرمت دارد.» کارخانه سازنده «اکوان» هنوز در انگلیس فعال است و جرثقیل‌های لوکوموتیودار می‌سازد. سازه این جرثقیل پرچی است که در اروندرود غرق شده بود. به گفته صوفی، قرار است این جرثقیل تبدیل به یک موزه مستقل شود و یک هواپیمای فوکر ۲۷ که در اهواز است و نخستین‌بار به این شهر پرواز داشته، به آبادان منتقل شود و در کنار جرثقیل قرار گیرد.